استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

تأخیر در پرداخت بهای معامله

س) جنسی را به شخصی به قیمت نقدی مشخص فروخته ایم؛ شخص بعد از دو ماه جهت پرداخت مراجعه می‌کند، با توجه به اینکه شرط پرداخت نقدی بوده و جنس گران شده، می‌توان به قیمت روز از او تقاضای وجه کرد؟

ج) در صورتی که سه روز یا بیشتر از تاریخ معامله بگذرد و خریدار ثمن را نپردازد و فروشنده هم کالا را در اختیار وی نگذاشته باشد، فروشنده حق خواهد داشت معامله را فسخ کند. ولی اگر کالا تحویل داده شده و علاوه بر بنای معامله به صورت نقد، شرط زمان خاصی برای پرداخت مبلغ در ضمن معامله شده باشد با تخلف از این شرط حق فسخ محقق می‌شود و فروشنده می‌تواند معامله قبلی را فسخ کند و کالا را به قیمت روز در قالب قرارداد جدید به طرف مقابل واگذار کند و در غیر این صورت فروشنده فقط حق گرفتن کاهش ارزش پولش را دارد.

ورود بچه به مسجد با پوشک نجس

س) اگر بچه را همراه با پوشک نجس وارد مسجد کنیم، چه حکمی دارد؟

ج) اگر نجاست به مسجد سرایت کند و یا هتک حرمت مسجد باشد، حرام است و الّا اشکالی ندارد.

تبدیل محل موقوفه به موزه

س) روستای تاریخی ما دارای آب انبار و حمام موقوفه‌ای است که به لحاظ تاریخی، قدمت بسیار زیادی دارد و از سوی ادارهٔ میراث فرهنگی به ثبت رسیده است و هم اکنون نه قابل فروش و تبدیل بوده و نه قابل بهره‌برداری. آیا جایز است این دو مکان را به صورت موزه درآورده و از محل عوائد آن نسبت به اجرای نیت واقف در اقرب به غرض یا در امور عام المنفعه اقدام کرد؟

ج) مانعی ندارد و باید عوائد آن صرف مواردی شود که به نیت واقف نزدیک‌تر باشد.

وقف زمین با وجود بدهکاری

س) من مبلغ زیادی بدهکارم. آیا با داشتن بدهی و پرداخت نکردن دیون، می‌توانم زمین و مِلک مجاور خانه خودم را وقف مسجد کنم؟

ج) اگر دیون شما منجر به ورشکستگی و محجور شدن در اموالتان توسط حاکم شرع نشده باشد، وقف اموال مذکور، اشکال ندارد. اما اگر برای فرار از پرداخت دَین باشد، صحت وقف، محل اشکال است.

دفن اموات در قبرهای چند صد میلیونی

س) دفن اموات در قبرستان امامزاده که گاهی مستلزم پرداخت مبالغ چند صد میلیونی است، چه حکمی دارد؟

ج) اگر برخلاف جهت وقف نباشد، به خودی خود، اشکال ندارد. توجه داشته باشید کسی حق مطالبه چیزی در برابر دفن اموات در قبرستان عمومی موقوفه را ندارد ولی اگر خدمات دیگری را به قبرستان یا صاحبان اموات برای دفن مرده‌های خود ارائه می‌کنند، گرفتن مبلغی به عنوان اجرت در برابر آن خدمات اشکال ندارد.

خرید و فروش زمین موقوفه

س) یک مجتمع مسکونی صد واحدی با مالکیت شهرداری وجود دارد که زمین آن را از سازمان اوقاف گرفته‌اند و پس از ساخت مجتمع مسکونی، واحدهای آن را به فروش رسانده‌اند؛ (به اصطلاح زمین وقفی است) آیا این خرید و فروش جایز است و به صِرف اینکه شهرداری با اوقاف طرف حساب بوده است، آیا دیگر نیازی به حصول اطمینان از شرعی بودن تغییر کاربری زمین وقفی از طرف ما وجود ندارد؟

ج) در فرض سؤال اگر زمین موقوفه بوده، خرید و فروش آن جایز نیست؛ ولی با صلاح‌دید متولی وقف، اگر زمین‌ها وقف منفعت بوده باشد، می‌توان زمین را اجاره داد و مبلغ اجاره را در مورد وقف هزینه کرد؛ در این صورت خرید و فروش واحدهای ساختمانی که موقوفه نیست، اشکالی ندارد.

فرق رحمان و رحیم

.... رحمان و رحیم هر دو از رحمت، مشتقند و در کلمه رحمت یک معنای اضافه ای نهفته است و آن اینکه در مواردی که موجودی، نیازمند و مستحق است، با لفظ یا زبان تکوین دستش دراز است و به اصطلاح قابل ترحم است و استحقاق دارد که چیزی به او برسد، در این گونه موارد رحمت است.

منتهی، رحمت انسان وقتی به مستحقی می رسد که تحت تاثیر حالت او قرار گیرد؛ و رقت قلبی در او پدید آید، ولی خدای متعال از این امور منزه است.

پس وقتی می گوئیم رحمان و رحیم، دو معنا در ذهن ما مجسم می شود: یکی نیازعظیم و فراوان مخلوقات که گویی سراسر مخلوقات با زبان قابلیت‌های خودشان دست نیاز به درگاه بی نیاز او دراز کرده و التماس می‌کنند و دیگر اینکه او رحمت بی حساب خویش را به سوی آنان فرستاده و نیازهای آنان را تامین نموده است.....

پروردگار، یک رحمت عام دارد و یک رحمت خاص. با رحمت عام خودش همه موجودات را آفریده است که از جمله آنان انسان است..... ولی رحیم اشاره به رحمت خاصی است که به انسان‌های مطیع و فرمانبردار اختصاص دارد.

.... فرق رحمان با رحیم چیست؟ قبلا باید توضیح بدهیم که در زبان عربی کلماتی که بر وزن فعلان است، دلالت بر کثرت می کند مثل عطشان که به معنای عطش کثیر است. کلماتی که بر وزن فعیل است که اصطلاحات آن را صفت مشبهه می گویند دلالت بر نوعی ثبات و دوام می کند.

رحمان که بر وزن فعلان است دلالت بر کثرت و وسعت می‌کند و می رساند که رحمت حق همه جا گسترش پیدا کرده و همه چیز را فرا گرفته است...

... و اما رحیم که بر وزن فعیل است دلالت بر رحمت لاینقطع و دائم حق می کند. رحمان که دلالت بر رحمت واسعه پروردگار می‌کرد و شامل همه موجودات می گشت، ولی بالاخره در این عالم یک سلسله از موجودات پس از هستی معدوم می شوند و فانی می گردند ولی رحیم نوعی از رحمت است که جاودانگی دارد و تنها شامل آن بندگانی است که از طریق ایمان و عمل صالح، خود را در مسیر نسیم رحمت خاصه حق قرار داده‌اند!

پس پروردگار یک رحمت عام دارد و یک رحمت خاص. با رحمت عام خودش همه موجودات را آفریده است که از جمله آنان انسان است..... ولی رحیم اشاره به رحمت خاصی است که به انسان‌های مطیع و فرمانبردار اختصاص دارد.

*** شهید مطهری، آشنایی با قرآن(جلد اول) صص۸۵-۸۳**

حقیقت مرگ و زندگی در قرآن

محمد اسرافیلی

شکی نیست کسی که به حقیقت مرگ و استمرار حیات در شکلی دیگر باور داشته و بدان اهتمام ورزد، سبک زندگی خاصی را انتخاب می‌کند که شامل ایمان به حقایق آموزه‌های وحیانی قرآن و کتب آسمانی، توحید در عبادت و اجتناب از شرک، اجتناب از اطاعت کافران و دوری از ارتداد و نفاق، انفاق در راه خدا و انجام عمل صالح، توجه به ربوبیت و پروردگاری خدا در همه هستی و مانند آنها است.

مرگ و زندگی از مهم‌ترین موضوعات و مسائل انسان است تا جایی که می‌توان گفت که دغدغه هر انسانی است. از همین رو قرآن به اشکال گوناگون به مسئله مرگ و زندگی اشاره و ابعاد گوناگون آن را تبیین کرده است.

توجه به مسئله مرگ می‌تواند به فهم زندگی کمک کند؛ زیرا بر اساس روش معرفت اضداد می‌توان درک درستی از هر دو به دست آورد.

حقیقت مرگ و زندگی

مرگ و حیات هر دو از مخلوقات الهی است.(ملک، آیه ۲) این بدان معناست مرگ نقیض زندگی نیست؛ چنان‌که درباره وجود و عدم گفته می‌شود، بلکه مرگ خود نوعی امر وجودی است که البته با حقیقت حیات فرق دارد. پس همان گونه که خدا حیات را آفریده، موت و مرگ را نیز آفریده است.(همان) از نظر قرآن، نور و ظلمت نیز این‌گونه است؛ زیرا هر دو آفریده الهی است.(انعام، آیه ۲) بر این اساس از نظر آموزه‌های قرآنی، نسبت حیات و مرگ و نیز نور و ظلمت، همانند وجود و عدم وجود نیست که از مصادیق نقضیین است، بلکه از مصادیق ضدین است.

مرگ حقیقی، وجودی است که انسان را از نشئه دنیا به نشئه برزخ و آخرت منتقل می‌کند؛ بنابراین، چیزی چون ابزار انتقال و به تعبیری پل انتقالی است که: «تنتقلون من دار الی دار؛ از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌شوید.» (بحار الأنوار، ج۵۸ ص۷۸)

البته از نظر قرآن، مرگ و زندگی یکسان نیست؛ زیرا عقل انسان بر اساس قدرت تشخیص و گرایش فطری بر عدم یکسانی و برابری آن تاکید دارد و هرگز مرگ و زندگی را یکسان نمی‌داند.(فاطر، آیه ۲۲) بنابراین، با آنکه مرگ امر وجودی است، اما سطح و مرتبت وجودی حیات بسیار برتر و بالاتر از مرتبت وجودی مرگ است؛ چنان‌که مرتبت وجودی نور بسیار بالاتر و برتر از ظلمت است.

از نظر قرآن، حقیقت مرگ را می‌توان به حقیقت «توفی» استناد داد؛ زیرا توفی به معنای گرفتن تمام کمال چیزی است؛ از همین رو، وقتی از وفا سخن به میان می‌آید به معنای آن است که به تمام تعهدات و التزامات خویش عمل کرده است. پس وفات به معنای «فوت»(نیستی) نیست، بلکه به معنای گرفتن «نفس» از سوی خدا(زمر، آیه ۴۲) و کارگزاران الهی چون ملک الموت عزرائیل و دیگران است. (سجده، آیه ۱۱؛ انعام، آیه ۹۳)

نفس انسانی مرگ را می‌چشد؛ زیرا نفس اصولا با چشیدن مرگ است که می‌تواند به نشئه دیگر منتقل شود و بازگشت به اصل خویش رخ دهد.(انبیاء، آیه ۳۵؛ عنکبوت، آیه ۵۷؛ آل عمران، آیه ۱۸۵)

البته این انتقال به آسانی نیست، بلکه غمرات الموت(انعام، آیه ۹۳) و سکره الموت(ق، آیه ۹) با شدت و تلخی همراه خواهد بود. بنابراین، هر چند که مرگ نوعی انتقال «نفس» از عالم ماده دنیا به عالم مثال برزخ یا آخرت است؛ اما این انتقال همراه با سختی جان کندن است.

به هر حال، حقیقت مرگ، جدا شدن «نفس» به عنوان حقیقت انسان از کالبد جسمانی مادی دنیوی که از آب و خاک است، از طریق «توفی» می‌باشد.(انعام، آیه ۹۳؛ سجده، آیه ۱۱؛ زمر، آیه ۴۲؛ غافر، آیه ۷۷)

تاکید قرآن بر «توفی» یعنی وفات به جای «فوت» به این معناست که «نفس» هرگز نیست و نابود و گرفتار «عدم» نمی‌شود، بلکه همچنان باقی خواهد بود. اما با جداشدن «نفس» از بدن دنیوی و خروج از کالبد، جسم تبدیل به جسد می‌شود و نفس با وفات به نشئه‌ای دیگر منتقل می‌شود تا حیات خویش را در شکل و بدنی دیگر ادامه دهد که در برزخ با بدن برزخی و مثالی و در آخرت با بدن اخروی و جسم اخروی خواهد بود. نفس انسان پس از مرگ با بازگشت به جایی که از آن آمده است؛ یعنی جایی که قبل از دمیده شدن در کالبد به خاک می‌شود و چیزی از بدن انسان باقی نمی‌ماند. همین امر موجب می‌شود که کافران غیر مؤمن به نفس الهی، حیات را محدود به دنیا بدانند و هیچ باوری به زنده بودن یا زنده شدن دوباره داشته باشند.(مؤمنون، آیات ۳۵ و ۸۲؛ صافات، آیات ۱۶ و ۵۳) این در حالی است که از نظر قرآن، مرگ انسان هر چند با متلاشی شدن بدن و خاک شدن آن همراه است، ولی نفس را خدا حفظ می‌کند و همه حقیقت انسان و اعمالش باقی و محفوظ در نزد خدا است. (زمر، آیه ۴۲؛ ق، آیات ۳ و ۴؛ رعد، آیات ۵ و ۶)

مرگ در دنیا و برزخ و قیامت اتفاق می‌افتد، اما پس از آن دیگر مرگی نیست؛ بلکه نشئه آخرت نشئه حیات محض(الحیوان) است(عنکبوت، آیه ۶۴)؛ زیرا پس از حسابرسی در قیامت و انتقال افراد به بهشت یا دوزخ، دیگر انتقالی به نشئه دیگر اتفاق نمی‌افتد تا نیازی به مرگ به عنوان عامل انتقال باشد؛ از همین رو در برخی از روایات از حذف مرگ همانند سربریدن قوچ سخن به میان می‌آید؛ زیرا دیگر نیازی به مرگ نیست. بر این اساس است که نه مرگی در بهشت است و نه در دوزخ. البته دوزخیان در شرایطی قرار می‌گیرند که حالت نه مرگ و نه زندگی است.(طه، آیه ۷۴؛ اعلی، آیه ۱۳)

دوزخیان در شرایط سخت طاقت فرسای دوزخ چنان در رنج هستند که مدام آرزوی مرگ می‌کنند، ولی چنین چیزی هرگز اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا دیگر مرگی نیست.(حاقه، آیات ۲۵ تا ۳۱) آنان می‌گویند:ای کاش مرگ نخستین یعنی «الموته الاولی»، پایان زندگی من بود، ولی چنین نیست. آرزوی مرگ و یکسان شدن با خاک از سوی کافران پس از گواهی شاهدان و ظهور اعمال در قیامت(نساء، آیات ۴۱ و ۴۲) آرزویی است که هرگز تحقق نمی‌یابد؛ زیرا دیگر مرگی نیست قیامت آن هم نیست.(طه، آیه ۷۴؛ اعلی، آیه ۱۳) بر این اساس، آرزوی مرگ برای کافران و اصحاب الشمال و زنده نشدن پس از مرگ پس از دیدن اعمال زشت خویش، هرگز اتفاق نمی‌افتد.(الحاقه، ۲۵ تا ۲۷) گفتنی است مرگ برای برخی از افراد دو بار اتفاق خواهد افتاد که شامل مرگ از دنیا به برزخ و مرگ از برزخ برای قیامت پس از صور اسرافیل است؛ اما برای برخی از انسان‌ها تنها یک مرگ یعنی «الموته الاولی»(مرگ نخست) است که مرگ از دنیا به آخرت می‌باشد؛ ولی پس از آن مرگی برای آنان نیست؛ یعنی زمانی که صور اسرافیل دمیده می‌شود، آنان نمی‌میرند. در حقیقت آنان همان کسانی هستند که خدا از آنان با «الا ماشاءالله» استثنا کرده است. (نمل، آیه ۸۷؛ زمر، آیه ۶۸) براساس روایات از جمله کسانی که اصلا مرگ به سراغ آنان نمی‌رود، جبرئیل است.(مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۳۷۰ و ۷۹۲؛ جامع البیان، ج ۱۲، جزء ۲۴، ص ۳۷) بنابراین، برخی از فرشتگان اصلا مرگ را تجربه نخواهند کرد؛ چنان‌که برخی از انسان‌ها تنها یک مرگ را تجربه خواهند کرد که از جمله آنان معصومان(ع) و مقربان درگاه الهی و شهیدان در راه خدا هستند؛ زیرا آنان فقط مرگ در دنیا را تجربه کرده و با شهادت خویش به حیاتی منتقل می‌شوند که جاودانه در بهشت است؛ یعنی مستقیم به بهشت اخروی منتقل می‌شوند.(آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰)

آثار توجه به حقیقت مرگ

باید توجه داشت که خلقت مرگ از سوی خدا در کنار خلقت حیات چیزی جز ابتلاء الهی نیست تا انسان‌ها در فرآیند پیچیده میان مرگ و زندگی دنیوی نشان دهند که چگونه عمل می‌کنند. پس هر که نیکوتر عمل کند، به نفع او خواهد بود.(ملک، آیه ۲) این از عزت و غفران الهی است که چنین شرایطی را برای انسان رقم می‌زند تا آگاهانه انتخابی درست داشته باشد و به عمل نیک اقدام کند.(همان)

وقتی انسان حقیقت مرگ و انتقال به عالم دیگر را بداند و از حسابرسی در قیامت آگاه شود، سعی خواهد کرد که نیک باشد و در قیامت از آثار عمل نیک خویش برخوردار شود.

اصولا وقتی انسان حقیقت مرگ و انتقال به عالم دیگر را بداند و از حسابرسی در قیامت آگاه شود، سعی خواهد کرد در دنیا به گونه‌ای عمل کند که نیک باشد و در قیامت از آثار عمل نیک خویش برخوردار شود.(همان)

به سخن دیگر، توجه به مرگ و باور به پایان‌پذیرفتن عمر انسان و پاسخگویی به اعمال دنیوی در آخرت به عنوان محل جزاء و پاداش نیک و بد عمل، نقش اساسی در بهبود رفتار انسان در دنیا دارد. از همین رو ایمان به مرگ به عنوان عامل انتقال از دنیا به آخرت، زمینه‌ساز ایمان به خدا(بقره، آیه ۲۸)، پرهیز از هر گونه شرک و بت‌پرستی و پذیرش یکتاپرستی(یونس، آیه ۱۰۲؛ روم، آیه ۴۰)، پذیرش قرآن(اعراف، آیه ۲۵۸) و تغییر سبک زندگی بر اساس فلسفه الهی و اخروی و پرهیز از هر گونه وابستگی به امور دنیوی(نساء، آیه ۷۸) و مانند آنها است؛ زیرا توجه به قطعی و حتمی بودن مرگ، موجب می‌شود تا انسان به این حقیقت برسد که در هر جا و در هر شرایطی باشد وقتی مرگ بیاید کاری از دست او بر نمی‌آید و باید مرگ را بچشد و به عالم دیگر منتقل شود.(نساء، آیه ۷۸) اما متاسفانه بسیاری از مردم نسبت به این امر بی‌توجه یا کم توجه هستند و حتی به سبب عدم فهم ژرف نسبت به حقیقت زندگی و مرگ، سرگرم اموری می‌شوند که آنها را از امر بازگشت و حسابرسی دور می‌سازد و توهم و تخیل، آنان را در باتلاق مادیات دنیوی و وابستگی به آن فرو می‌برد.(همان) انسان‌های فاقد علم و گرفتار نادانی بر این باورند که مرگ و هلاکت به دست روزگار اتفاق می‌افتد که یک عامل مادی و زمانی دنیوی غیر مرتبط با خدا است. از همین رو زندگی را محدود به دنیا و زندگی دنیوی دانسته و نسبت به آخرت هیچ اعتقاد و باوری ندارند. آنان با آنکه علمی ندارند، ولی با توجه به ظواهر دنیوی به این گمان می‌رسند که مرگ و زندگی، امری در دنیا است و اصولا حیات دیگری وجود ندارد. پس هر که هلاک شود، کلا نیست و نابود می‌شود و هیچ آثاری از او نخواهد بود؛ زیرا نفس را نیز امری مادی می‌دانند و مرگ و زندگی را به امر مادی دهری یعنی زمان نسبت می‌دهند.(جاثیه، آیه ۲۴) مرگ انسان از دنیا و انتقال نفس از دنیا به آخرت، از سوی خدا انجام می‌شود تا در آخرت به حسابرسی اعمال پرداخته شود و هر کسی بداند چه کرده و چه پاداشی برای اعمال نیک و بد اوست.(جمعه، آیه ۸) پس انسان پس از مرگ نسبت به حقایق دانا می‌شود و خدا همه اعمالش را خبر می‌دهد و هیچ چیزی از یاد نخواهد رفت.(همان)

به هر حال، از نظر قرآن، یاد مرگ و توجه به حقیقت مرگ و بازگشت و حسابرسی می‌تواند به عنوان فلسفه اساسی، سبک زندگی انسان را دگرگون کند تا جایی که فلسفه مادی دهریون و عدم باور به حقیقت مرگ و زندگی اخروی موجب می‌شود که آنان به زندگی دنیوی چنان رو آورند که با سبک زندگی اهل آخرت بسیار متفاوت است. این تفاوت را می‌توان به سادگی درک و فهم کرد و در زندگی دو گروه بعینه دید.

کسانی که به مرگ به عنوان عامل انتقال می‌نگرند و به آخرت باور دارند، زندگی خویش را تحت ولایت الهی سامان می‌دهند و این چنین «اولیاء الله» می‌شوند. آنان چنان ولایت الهی در وجودشان جان گرفته که برای رسیدن به محبوب خویش آرزوی مرگ می‌کنند. در حقیقت آرزوی مرگ برای رسیدن به محبوب از سوی اولیای الهی، علامت صداقت آنان در ادعای ولایت نسبت به خدا است.(جمعه، آیه ۶) پس کسانی که مدعی ولایت و اولیاء الله بودن هستند، باید آرزوی مرگ کنند. پس کسی که آرزوی مرگ نکند در حقیقت در ادعای اولیاء الله بودن با خدا دروغ می‌گوید و صداقت ندارد. (همان)

کسانی ممکن است که به مرگ و بازگشت به خدا برای حسابرسی در آخرت اعتقاد داشته باشند، اما به سبب اعمال زشت خویش و ترس از پرونده سیاه خود و عقوبت سخت الهی، نه تنها آرزوی مرگ نمی‌کنند، بلکه دنبال آن هستند تا هزار سال عمر کنند و این‌گونه از مرگ و عقوبت الهی بگریزند که البته امکان‌پذیر نیست.(جمعه، آیات ۶ و ۷؛ بقره، آیات ۹۴ و ۹۵)

همچنین برخی از مسلمانان مؤمن به آخرت و حسابرسی خدا، گاه در توهم چیزی به عنوان اسلام رحمانی گرفتار می‌آیند و بر این باورند که خدا آن‌قدر مهربان است که با کرم خود با آنها برخورد خواهد کرد و اگر بمیرند به بهشت می‌روند.اما این گروه فراموش کرده‌اند که خداوند بهشت را به بها می‌دهد نه به بهانه و مسئله خوف و رجا در آموزه‌های دینی جایگاه برجسته‌ای دارد، به این معنی که رجای صِرف، چه بسا نقشی در نجات انسان در روز واپسین نداشته باشد.

تفکر در حقیقت مرگ نقش اساسی در سبک زندگی انسان خواهد داشت. از همین رو خدا خواهان تعقل و تفکر در امر مرگ و زندگی است تا نه تنها حقیقت خدا را بشناسند(طه، آیه ۱۲۸؛ زمر، آیه ۴۲)، بلکه به ابعادی از حقیقت مرگ دست بیابند که آنان را برای زندگی ابدی آماده می‌سازد، به ویژه که تفکر در حقیقت مرگ انسان را به این حقیقت می‌رساند که مرگ چیزی شبیه خواب است(زمر، آیه ۴۲) و با فهم اینکه «النوم اخ الموت؛ خواب رفتن برادر مرگ است» می‌توان حقیقت مرگ را درک کرد که چگونه انسان با آن که مرده ولی زنده است؛ زیرا زندگی در مصداقی دیگر ادامه می‌یابد.(همان)

شکی نیست کسی که به حقیقت مرگ و استمرار حیات در شکلی دیگر باور داشته و بدان اهتمام ورزد، سبک زندگی خاصی را انتخاب می‌کند که شامل ایمان به حقایق آموزه‌های وحیانی قرآن و کتب آسمانی(اعراف، آیات ۱۸۴ و ۱۸۵)، توحید در عبادت و اجتناب از شرک(بقره، آیه ۲۸؛ انعام، آیه ۹۵)، اجتناب از اطاعت کافران و اجتناب از ارتداد و نفاق (محمد، آیات ۲۵ تا ۲۷)، انفاق در راه خدا و انجام عمل صالح(منافقون، آیه ۱۰)، توجه به ربوبیت و پروردگاری خدا در همه هستی (انعام، آیه ۲) و مانند آنها است.

خدا، خاستگاه مرگ و زندگی

این تنها خداست که خاستگاه و منشا مرگ و زندگی است و هیچ کسی حتی انسان اختیار مرگ و زندگی خویش را ندارد.(آل عمران، آیه ۱۴۵؛ زمر، آیه ۴۲) پس باید به این حقیقت باور داشت که خدا اختیاردار مرگ هر موجودی است و مرگ موجودات زنده تنها به فرمان تکوینی خدا است.(غافر، آیه ۶۸)

مرگ هر انسانی دارای زمان معین و معلوم در کتاب الله است.(آل عمران، آیه ۱۴۵؛ انعام، آیه ۲؛ حجر، آیه ۵) پس هر کسی به اذن خدا در زمان خودش می‌میرد.(همان)

کسانی که به مرگ به عنوان عامل انتقال می‌نگرند و به آخرت باور دارند، زندگی خویش را تحت ولایت الهی سامان می‌دهند و این چنین «اولیاء الله» می‌شوند. آنان چنان ولایت الهی در وجودشان جان گرفته که برای رسیدن به محبوب خویش آرزوی مرگ می‌کنند. در حقیقت آرزوی مرگ برای رسیدن به محبوب از سوی اولیای الهی، علامت صداقت آنان در ادعای ولایت نسبت به خدا است.

دوزخیان در شرایط سخت طاقت فرسای دوزخ چنان در رنج هستند که مدام آرزوی مرگ می‌کنند، ولی چنین چیزی هرگز اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا دیگر مرگی نیست. آنان می‌گویند: ای کاش مرگ نخستین یعنی «الموته الاولی» پایان زندگی من بود، ولی چنین نیست.

شبهه ها و پاسخ ها

خلاف عدالت بودن حکم طبق قسامه

شبهه: این عادلانه نیست که قاضی بخواهد بنا به سوگند کسانی که از وقوع جنایت اطلاعی ندارند، قضاوت کند؛ زیرا سوگند خورندگان که از بستگان مقتول یا مجروح هستند، نمی‌توانند مورد اطمینان و اعتماد باشند. امکان دارد سوگند خوردن آنان بر مبنای دشمنی با متهم باشد؛ علاوه بر این اولیای دم چگونه می‌توانند مثلاً پنجاه نفر از بستگان خود را که دارای تعهد مذهبی هستند، برای ادای سوگند در دادگاه حاضر کنند؟

روزی عمر بن عبدالعزیز بار عام داد؛ آنگاه که مردم در حضورش جمع شدند، پرسید: «نظرتان درمورد قسامه چیست؟» پاسخ دادند: قصاص بر طبق قسامه حق است و خلفا به آن عمل می‌کردند.

عمر از ابوقلابه پرسید، «نظر تو دراین‌زمینه چیست؟» او پاسخ داد: ای امیرمؤمنان! اگر پنجاه نفر علیه مردی گواهی دهند که او در دمشق مرتکب زنا شده است و خود ندیده باشند، آیا او را رجم می‌کنی؟ عمر پاسخ گفت: «نه.» ابوقلابه ادامه داد: اگر پنجاه نفر نزد تو گواهی دهند که مردی در حمص دزدی کرده است و خود او را ندیده‌اند، آیا با شهادت آنان دست وی را قطع می‌کنی؟ عمر پاسخ داد: «نه.» آنگاه، ابوقلابه خطاب به عمر بن عبدالعزیز گفت: پس چگونه با سوگند پنجاه نفر بر اینکه کسی، فردی را در شهر دیگری کشته است و خود ندیده‌اند، او را قصاص می‌کنی؟ بعد از این مناظره، عمر بن عبدالعزیز دستور داد که قسامه را از عداد دلایل اثبات جرم مستوجب قصاص خارج کنند.[1]

جریان قتل سهل بن عبدالله انصاری نیز بر این مطلب دلالت دارد:[2] رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خیبر بود؛ یکی از انصار مفقود شد؛ پس از جست‌وجو، او را کشته یافتند؛ انصار گفتند: فلان یهودی او را کشته است. پیامبر به آنها فرمود: «دو شاهد عادل از غیر خود بیاورید تا اجازه قصاص بدهم و اگر دو شاهد ندارید، پنجاه نفر بیاورید تا بر این ادعا سوگند یاد کنند؛ آنگاه او را تحویل شما بدهم تا قصاص کنید.» گفتند: ای رسول خدا! شاهد نداریم و همچنین، خوش نداریم بر آنچه ندیده‌ایم، سوگند یاد کنیم. چون جریان به اینجا رسید، رسول خدا، خودش دیه او را پرداخت.[3]

پاسخ: چندین پاسخ در برابر این شبهه می‌توان طرح کرد:

اول: فقیهان برای اجرای قسامه شرایطی بیان کرده‌اند که در صورت وجود آن شرایط، قسامه اجرا می‌شود، از جمله آن شرایط، «لوث» است، یعنی نشانه ظنّی نزد قاضی پیدا شود که جنایت به وسیله متهم واقع شده است. علامه حلی دراین‌زمینه می‌نویسد: «والمراد باللوث امارة یغلب معها الظن بصدق المدعی».[4] دیگر فقیهان نیز چنین بیانی دارند؛[5] هر ظن و گمانی برای تحقق لوث کافی نیست، بلکه باید ظن و گمان غالبی باشد که برای قاضی ظن غالب به انتساب جنایت به متهم به وجود آید؛ مانند اینکه شخصی را با آلت قتاله‌ای در دست، بالای سر مقتولی که تازه کشته شده است، پیدا کنند.[6]

دوم: آنچه در شبهه آمده است، به هیچ وجه محل بحث نیست؛ زیرا بدون شک اگر قسم خورندگان بخواهند ناآگاهانه شهادت دهند، شهادت و سوگندشان اعتباری نخواهد داشت. از منظر فقیهان، قسم خورندگان باید علم داشته باشند به آنچه قسم می‌خورند و برخی از جزئیات جنایت را بیان کنند.[7]

روشن است که چنانچه قاضی در مورد اجرای قسامه این‌گونه امور را رعایت کند، بر اساس قسامه یقین حاصل خواهد کرد که متهم قتل را مرتکب شده است. علاوه بر اینکه قاضی به دلیل وجود لوث، ورود اتهام را تا حدود زیادی بر متهم ثابت می‌داند.[8]

سوم: مقایسه‌ای که در جریان مناظره عمر بن عبدالعزیز و ابوقلابه صورت گرفت، مقایسه‌ای بی‌وجه است، زیرا اموری مانند سرقت و زنا با قتل قابل قیاس نیست. خون از موارد مذکور بسیار مهم‌تر است و خداوند قتل به ناحق یک انسان را به بزرگی قتل تمامی انسان‌ها معرفی کرده است.[9] ازاین‌رو، در روایات مبیّن فلسفه تشریع قسامه آمده است که شارع مقدس، به دلیل اهتمام ویژه‌ای که به خون دارد، مایل است خونی پایمال نشود و افراد فاسق نتوانند به دور از چشم دیگران خون افراد بیگناه را بریزند و از چنگال عدالت بگریزند و لذا دلیل قسامه تشریع کرده است.[10] علاوه بر اینکه بر اساس روایات صحیح از منظر فقه امامیه قیاس مردود است.[11]

چهارم: سخن پیامبر(ص) در جریان قتل سهل بن عبدالله انصاری، اتفاقا گویای حجیت و دلیلیت قسامه است، نه عدم آن؛ زیرا حضرت از انصار می‌خواهد که پنجاه نفر بیاورند تا سوگند بخورند و متهم را برای قصاص تحویل اولیای دم بدهند و نپذیرفتن قسامه از سوی انصار به دلیل عدم علم آنها به قاتل بودن متهم بوده است و این جریان نشان‌دهنده آن است که در قسامه صرف سوگند خوردن نیست، بلکه سوگندخورندگان باید به محتوای سوگند علم داشته باشند؛ وگرنه نباید سوگند بخورند. پس این‌طور نیست که صرف پذیرش قسامه به عنوان دلیل اثبات، موجب بی‌عدالتی شود. آری، اگر مباحث پیرامونی آن دقیق رعایت نشود، مانند هر دلیل اثبات دیگری می‌تواند به بی‌عدالتی منجر شود.

*** علی محمدی‌جورکویه**

۱. البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری، ج ۴، صص ۲۱۵۱ و ۲۱۵۲.
۲. سید محمد حسن مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ج ۱، ص ۱۳۴.
۳. محمد بن علی القمی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، ج ۲، صص ۲۶۰ ـ ۲۶۲.
۴. الحسن بن یوسف الاسدی (علامه حلی)، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۱۵.
۵. ر.ک: محمد بن الحسن الاصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۶۰؛ جعفر بن الحسن الحلی (محقق حلی) مختصر النافع، ص ۲۹۰.
۶. سید محمد حسن مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ج ۲، ص ۱۴.
۷. همان، ج ۱، ص ۱۳۴.
۸. سید محمد حسن مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ج ۱، ص ۱۳۵.
۹. مائده، آیه ۳۲.
۱۰. محمد بن علی القمی، من لا یحضره الفقیه، ج۴، صص: ۱۰۰ و ۱۰۱؛ محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۶۷.
۱۱. عده ای از علماء، الأصول السته عشر، ص۲۹۲.

چراغ راه

شاخص‌های مؤمن

قال الامام الباقر(ع): «ان الله عزوجل اعطی المومن ثلاث خصال: العز فی‌الدنیا و الدین و الفلاح فی الاخرة والمهابه فی صدور الظالمین».

امام باقر(ع) فرمود: همانا خداوند عزوجل سه چیز را به مومن عطا کرده است: ۱- عزت در دنیا و دین، ۲- رستگاری در آخرت ۳- و هیبت در دل ظالمین.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶

حکایت خوبان

امور تشریفاتی که پیامبر(ص) از آن پرهیز می‌کرد

به قدری پیامبر اکرم(ص) از این جلال و حشمت‌ها تنفر داشت که سراسر زندگی او پر از این قضیه است. اگر یک جا می‌خواست راه بیفتد چنانچه عده‌ای می‌خواستند پشت سرش حرکت کنند اجازه نمی‌داد. اگر سواره بود و یک پیاده می‌خواست با او بیاید می‌فرمود: برادر! یکی از این کارها را باید انتخاب کنی: یا تو جلو برو و من از پشت سرت می‌آیم، یا من می‌روم تو بعد بیا. یا احیانا اگر ممکن بود که دو نفری سوار بشوند می‌فرمود: بیا دو نفری با هم سوار می‌شویم، من سواره باشم تو پیاده؟! این جور درنمی‌آید. محال بود اجازه بدهد او سواره حرکت کند و یک نفر پیاده. در مجلس که می‌نشست می‌گفت به شکل حلقه بنشینیم که مجلس ما بالا و پایین نداشته باشد. اگر من در صدر مجلس بنشینم و شما در اطراف، شما می‌شوید جزو جلال و دبدبه من و من چنین چیزی را نمی‌خواهم. پیغمبر(ص) تا زنده بود، از این اصل تجاوز نکرد.[1]

۱- سیری در سیره نبوی، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۹۸

پرسش و پاسخ

عوامل عزتمندی انسان

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی چه عواملی موجبات عزتمندی انسان‌ها را فراهم می‌آورد؟

پاسخ:

رابطه عزت و ایمان

قرآن کریم ابتدا اصل عزت را از آن خدای بزرگ و رب‌العزة می‌داند و نوید می‌دهد که هر کس طالب عزت است باید آن را از ذات مقدس خدای متعال طلب کند. سپس تصریح می‌کند که خداوند عزیز، پیامبر(ص) و مومنان را نیز در طول